

نقد جامعه‌شناختی «یک زن خوشبخت» از بزرگ علوی

میثم زارع*

چکیده

در آثار بزرگ علوی، مسائل مختلف جامعه ایرانی با کمک صناعت‌ها و عناصر داستانی، به شکلی هنرمندانه و انتقادی، بازنمایی شده است. این جستار بر آن است تا داستان کوتاه «یک زن خوشبخت» را با روش تحلیلی-توصیفی و بر مبنای نقد جامعه‌شناسی ادبیات بررسی کند. تباهی اخلاقی طبقه متوسط جامعه، نقد پدرسالاری، تأثیرات مدرنیسم و جنگ جهانی دوم بر جامعه از جمله موضوع‌های واکاوی شده در این پژوهش هستند. از نتایج این مقاله برمی‌آید که بزرگ علوی در این داستان به بازنمایی تحولات جامعه سنتی در حال گذار به مدرنیسم پرداخته است. در چنین جامعه‌ای خانواده در اثر آشنایی با مدرنیته در حال تحول و دگرگونی است، به اصول اخلاق سنتی پایبند نیست و پدر جایگاه اجتماعی خود را در خانواده از دست داده است.

واژگان کلیدی: علوی، داستان، نقد جامعه‌شناختی، مدرنیته، خانواده، پدرسالاری.

1) مقدمه

امروزه نقد جامعه‌شناختی یکی از شیوه‌های جدید و کارآمد نقد متون ادبی است و در تحلیل انواع ادبی کاربرد دارد. تلاش برای کشف ساختار درونی داستان یک زن خوشبخت از بزرگ علوی و تطبیق آن با ساختار جامعه و نیز بررسی میزان و نحوه تعامل این اثر با جامعه و چگونگی تاثیرگذاری این دو بر یکدیگر، موضوع پژوهش حاضر است. داستان و رمان بیشتر از هر اثر ادبی دیگر تحت تاثیر شرایط و اوضاع جامعه قرار دارد و بهتر از هر اثر دیگری می‌تواند ساختار اجتماعی را در خود بازتاب دهد. یکی از داستان‌هایی که تحولات اجتماعی را به خوبی نشان داده است، داستان «یک زن خوشبخت» است. از آنجا که مبحث نقد جامعه‌شناختی در تحقیقات بنیادی و نظری مربوط به رشته زبان و ادبیات فارسی بسیار تنک‌مایه است، پژوهش در این حوزه جزو ضروریات به نظر می‌رسد. اهداف پژوهش حاضر عبارتند از: بررسی میزان ارتباط داستان یک زن خوشبخت با جامعه زمان آن و چگونگی و میزان توجه علوی به تحولات جامعه در حال گذر از سنت به مدرنیته و انعکاس آن در این داستان.

بیشتر کتاب‌های زیادی در مورد جامعه‌شناسی ادبیات نوشته شده است که بیشتر به محتوا پرداخته‌اند و همچنین مقالاتی نیز در حوزه نقد جامعه‌شناختی ادبیات نوشته شد که از جمله آنها می‌توان به مقالات زیر اشاره کرد: «نقش و هنجارهای اجتماعی در دیوان حافظ (نگرش جامعه‌شناختی)» از فریدون وحید (1381)؛ «درون‌مایه‌های سیاسی - اجتماعی رمان چشم‌هایش» از حسین حسن‌پورآلشتی و سهراب منصور لکوج (1387)؛ «نقد جامعه‌شناختی تهران مخوف» از مرتضی رزاق‌پور (1387)؛ «بررسی داستان اجاره‌خانه از بزرگ علوی بر اساس نظریه جامعه‌شناسی محتوا» از میثم زارع و جهانگیر صفری (1392)؛ «بررسی جامعه‌شناختی رمان پریچهر» از مریم‌السادات اسعدی فیروزآبادی و احمد طحانی (1394) و غیره. همچنین در کتاب‌هایی مانند صد سال داستان نویسی حسن میرعبدینی و کتاب ادبیات زندان روح‌الله مهدی‌پور عمرانی به داستان‌های بزرگ علوی پرداخته شده است. اما تاکنون پژوهشی مستقل برای نقد جامعه‌شناختی داستان یک زن خوشبخت انجام نشده است.

2) ارتباط ادبیات و جامعه

ارتباط بین ادبیات و جامعه از دوران باستان مورد توجه اندیشمندان بوده است. افلاطون شاعران را فاقد تاثیرات مثبت در جامعه می‌دانست و از همین رو وی «به نوعی آغازگر بحث رابطه جامعه و ادبیات است ... پس از افلاطون ارسطو نیز به بحث محاکات پرداخت و تصویر هنری را با واقعیت اجتماعی آشکار کرد» (عسکری حسنکلو، 1387 : 56). جامعه و ادبیات دو موضوع غیر قابل

تفکیک از یکدیگرند؛ چنانکه ادبیات یکی از مقوله‌های اجتماع است که همراه با تحولات اجتماعی تغییر و دگرگونی می‌یابد که ماده اصلی آن نیز زبان است و «زبان به عنوان یک نهاد اجتماعی در مجموعه فرهنگ جامعه قرار دارد. در مردم‌شناسی، زبان را در شمار وسایل و ابزار می‌دانند که به کمک آن انسان با دیگران ارتباط برقرار می‌کند، خواسته‌های خود را به دیگری می‌فهماند و خواسته‌های دیگران را می‌فهمد. این وسیله و ابزار فرهنگی مانند دیگر نهادهای اجتماعی بنا بر نیازهای جامعه به وجود آمده و همراه با نهادهای دیگر در جامعه شکل می‌گیرد و با دگرگونی آنها دگرگون می‌شود» (روح‌الامینی، 1379: 93). پس ادبیات نیز به اعتبار ماده اصلی آن که زبان است نهادی اجتماعی است. نویسندگان نیز خود یکی از اعضای جامعه است که از قشر و طبقه اجتماعی مشخصی است با گرایش‌های اجتماعی خاص خود که اثر او نیز نشان‌دهنده زندگی است که زندگی نیز خود پدیده‌ای اجتماعی است. «امروزه ادبیات در اجتماعات انسانی، بیشتر شکل یک نهاد اجتماعی (ثانویه) را به خود گرفته است و همان‌طور که مطالعه و بررسی نهادهای نخستین چون آموزش و پرورش، سیاست، خانواده و دین و اقتصاد، همواره مورد علاقه جامعه‌شناسان بوده است، توجه به نهادهای ثانویه و مطالعه علمی و دقیق آنها نیز، یکی از دل‌مشغولی‌ها و علائق اساسی آنان را تشکیل می‌دهد» (صنعت‌جو، 1379: 21). ادبیات و جامعه هر دو در حال تحول و تحرک هستند و بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند. بنابراین نباید فعالیت ادبی را از فعالیت اجتماعی جدا دانست. نویسندگان یا شاعر تحت تاثیر محیطی که در آن زندگی می‌کند دست به آفرینش اثر ادبی می‌زند و بی‌تردید جامعه در پدید آوردن اثر دخالت مستقیم دارد و بر تفکر و احساسات نویسنده اثر می‌گذارد. هر اثر ادبی «نمودی اجتماعی است و گرنه برای کسی که در گوشه عزلت، بخواهد خویش را زندانی کند و طلب پیوند با سایر مردم نباشد، ساختن ادبیات عبث خواهد بود» (فرزاد، 1378: 71).

آثار ادبی انعکاس دهنده محیطی هستند که در آنجا خلق شده‌اند و نویسنده هر اندازه که بیشتر به وضعیت اجتماعی خود متعهد باشد، این محیط را بهتر و ژرف‌تر به تصویر خواهد کشید؛ «چنانکه بسیاری از آنان در تحلیل و تبیین دشواری‌های زندگی اجتماعی، به مراتب تیزبین‌تر و عمیق‌تر از اندیشمندان اجتماعی بوده‌اند؛ زیرا آنچه را که جامعه‌شناسی می‌خواهد در مطالعه عینی ساختارها و نهادهای اجتماعی ببیند، شاعر و نویسنده مسئول و متعهد قبلاً با شامه خود بوییده، با سر انگشتان حس کرده و با گوش جان شنیده است» (ستوده، 1381: 12). از همین زاویه است که دو نوع نویسنده و ادبیات متعهد و غیر متعهد را از یکدیگر متمایز کرده‌اند و این استعداد یک نویسنده متعهد است که به او کمک می‌کند تا «حال و هوای رویداد یا دوره‌ای را توصیف کند و واقعیتی را دریابد که از عینیت سطحی سرد و سطحی و گزارش‌های خبری می‌گریزد» (گل‌دمن، 1377:

275). البته منظور از اثرگذاری جامعه بر ادبیات این نیست که ادبیات بازتاب کامل و مستقیمی از جامعه باشد و مانند یک دوربین عکاسی عمل کند، شاعر یا نویسنده در فضای اجتماعی عصر خود زندگی می‌کند و این آشکار است که از آن فضا تأثیر پذیرد و در حدی که تأثیر پذیرفته، این تأثیر را در آثار خود منعکس کند.

بنابراین از این نگاه، آثار ادبی اسنادی اجتماعی هستند که در آنها نکاتی از واقعیات تاریخی - اجتماعی دوران وجود دارد. البته در این زمینه این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که «ادبیات، یگانه منبع مطمئن برای آگاهی و خودآگاهی بشر، برای رابطه فرد با جهان به مثابه تجربه است. هنرمند نه تنها برای دوره خویش که برای دوره ما نیز روند جامعه‌پذیری، یا به عبارت دقیق‌تر، فضای اجتماعی شخصی و خصوصی و فردی را به حوزه آگاهی می‌کشد و بدین‌گونه پیوسته آگاهی دروغین ما را اصلاح می‌کند» (لوونتال، 1386: 123).

2) کوتاه شده داستان

راوی در ابتدای داستان می‌نویسد که از یادداشت‌هایی که در عرض پنج‌شش ماه از زمان فوت اقدس‌خانم جمع کرده است، می‌تواند داستان شیرینی درست کند اما می‌گوید آن خود زندگی نیست، به همین دلیل تصمیم می‌گیرد عین یادداشت‌های خود را منتشر کند. از میان هفت هشت دختر خانواده اقدس، اقدس‌خانم را کس و کارش خوشبخت می‌دانستند. برای اینکه در انتخاب داماد برای دیگر دختران خانواده، پدر، مادر، عمو، دایی و .. نقش داشتند و وای به حال دختری که پایش را از خط بیرون می‌گذاشت. اما امیرخان را اقدس‌خانم خودش انتخاب کرده بود. اقدس‌خانم نیز قرار بود همانند خواهرانش به خواست پدر به خانه شوهر برود ولی مرگ ناگهانی پدر، سرنوشت دیگری برای او رقم زد. برادر اقدس‌خانم قدرت این را دارد که جانشین پدرش شود اما اقدس‌خانم کسی نیست که به راحتی تسلیم قدرت برادرش شود. امیرخان را خود اقدس‌خانم انتخاب کرده بود، برای همین خواهران و دوستان و کسانش به او حسد می‌بردند.

شوهر اقدس‌خانم جوانی است خوش‌اندام و دست و دل‌باز که در عرض دو سال چندین بار صد هزار تومان منفعت کرده است به همین دلیل همه خواهران و دختران خانواده و همسایگانی‌های سابقش به حال اقدس‌خانم رشک می‌برند و به او اعتراض می‌کنند که اگر نتوانی چنین شوهری را نگه داری، لگد به بخت خودت زده‌ای. علت اعتراضشان نیز این بود که این اوایل امیر را تنها در دانسینگ می‌دیدند. فقط برادرش که مرد کارکشته‌ای بود، می‌دانست که اقدس‌خانم زن خوشبختی نیست. اقدس‌خانم پس از مرگ پدرش تصمیم گرفته بود که در وزارتخانه‌ای که برادرش مدیرکل آنجا بود، کاری پیدا کند و در این وزارتخانه با امیرخان آشنا شد و با او به گردش

می‌رفت. به استثنای برادرش، پزشک خانواده که نیز از خواستگارهای اقدس‌خانم بود، او را خوشبخت نمی‌دانست. روشی که اقدس‌خانم در معاشرت با امیرخان پیش می‌گیرد با کلیه سنن خانواده متباین است. اقدس‌خانم با اینکه هنوز شوهر آینده‌اش را نمی‌شناسد ناچار همسر او می‌شود. امیرخان نیز با کسانش به خواستگاری می‌آید و برادر اقدس‌خانم تصمیم‌گیری این موضوع را به اقدس‌خانم واگذار می‌کند و می‌گوید «خودش می‌داند».

اقدس‌خانم پس از یک بیماری می‌میرد و چند روز پس از مرگ اقدس‌خانم معلوم می‌شود که امیرخان از یک زن لهستانی بچه‌دار شده است. در پایان پزشک خانواده که از خواستگاران اقدس‌خانم بوده آشکار می‌کند که اقدس به خاطر فشار خانواده و اجتماع و ازدواج ناخواسته و اجباری مجبور به خودکشی می‌شود.

3) نقد و تحلیل داستان

«علوی» در این داستان «تأثیر تباه‌کننده اخلاقیات طبقه متوسط را بر انسان‌ها می‌نمایاند» (میرعابدینی، 1380: 228). پزشک برای نجات بیمارش او را می‌کشد؛ «این مضمونی است که علوی آن را از آناتول فرانتس اخذ کرده است. «سیلوستر بونار مقدس» [شخصیت اصلی داستان جنایت سلوستر بونار نوشته آناتول فرانتس] با توسل به معیارهای اخلاقی برای نجات بشر مرتکب جنایت می‌شود» (همان: 229).

داستان «یک زن خوشبخت» در سایه روشن تحولات اجتماعی داخلی صورت می‌گیرد، زیرا ایران در دو قرن اخیر عرصه رویارویی سنت و مدرنیسم بوده است. دگرگونی پدید آمده در حیات سیاسی - اقتصادی کشورهای اروپایی، شرایطی را در عرصه بین‌المللی پدید آورد که سرنوشت سیاسی و اجتماعی جامعه ایران را مستقیم تحت تأثیر قرار داد. جنگ‌های ایران و روس، پیشرفت ناپلئون در اروپا و خواست او برای حمله به هند از ایران، کوشش انگلستان برای حفظ مستمرات خود در آسیا، جنگ‌های جهانی، خواه و ناخواه ایران را به صحنه بین‌المللی کشاند. این حضور در عرصه بین‌المللی باعث شد که ساختار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ... دچار تغییر شود و ساختار سیاسی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی اروپایی مدرن بود که نه تنها این ساختارها را در ایران تحت تأثیر قرار می‌داد بلکه با توانایی هرچه تمام‌تر خود را تحمیل می‌کرد.

تحولاتی که در سطح گسترده جامعه صورت می‌گیرد و انعکاس آن ناخودآگاه در خانواده‌های سنتی بازتاب مستقیم و موثری دارد. محیطی سرد که با تحکم پدر و سازش مادر همراه می‌باشد. چرا که پدر به عنوان نمادی از دهه‌های گذشته، آنچه از نظام خانوادگی گذشته آموخته نگرش پدرسالارانه بوده و برای تدبیر مسایل راه و منشی جز این نگرش را درک نکرده است، و مادر نیز

که روزگاری دختری بوده، ابزار دست والدینی از همین دست است و به ناچار و اجبار راهی خانه شوهر گشته و برای گزینش و انتخاب کمترین نقش را داشته، از این روست که مادر تنها نقش به دنیا آوردن فرزندان را دارد و در تصمیم‌گیری‌های کلان مشارکت نمی‌کند زیرا در اولین گام در زندگی مشترک نظر او اهمیت ویژه و خاصی نداشته و امروز نیز برای اعمال نظر و ایده، دستی بسته و رویه‌ای سازشکارانه دارد؛ چنانکه راوی درباره مادر «اقدس‌خانم» می‌گوید: «او درد کشیده بود و سی سال زندگی در یک خانواده سازشکار چاره دیگری جز تسلیم و رضا برایش باقی نگذاشته بود» (علوی، 1385: 139). فرزندان خانواده‌های از این دست نیز ادامه مسیر آنان هستند. پسرانشان تا حدودی آزادانه مسیر خود را انتخاب می‌کنند. برای تحصیل، انتخاب شغل، گرایش فکری و ... از نظر خانواده دچار بحران و معضل خاصی نمی‌شوند اما دختران همانگونه که «علوی» و داستان‌نویسان هم‌فکر و هم‌عصر او بارها در داستان‌های خود به آن اشاره کرده‌اند، در قالبی متفاوت قرار می‌گیرند. دختران از ابتدا برای دریافت آموزه‌های دینی بیش از پسران در خانواده مورد توجه قرار می‌گیرند، زیرا از طرفی پسران می‌توانند از کودکی محیط بیرون از خانه را تجربه کنند اما دختران این آزادی را در کودکی به دست نمی‌آورند و علاوه بر آن برای حفظ دختران از گزند و آسیب‌های اجتماعی در سنین بلوغ و جوانی سعی می‌شود با این آموزه‌ها آنها را پاک‌دامن و البته مطیع بار آورند و از سویی دیگر دختر ناموس و آبروی خانواده محسوب می‌گردد و نباید مایه بی‌آبرویی و رسوایی خانواده گردد اما آنچه در میانه راه اتفاق می‌افتد تغییر در چرخه‌ای است که جامعه و نظام خانوادگی سنتی آن را الگوی بی‌مانع خود قرار داده‌بودند.

دختران که زنان و مادران آینده خواهند شد هر چند این نوع زندگی را نمی‌پسندند اما آنچه پایه ریزی شده و اساس خانوادگی را استوار کرده، پدرسالاری موروثی است که زبان و اندیشه آنان را عقیم می‌سازد. خانواده‌ای که راوی به عنوان نمونه از آن یاد می‌کند، درگیر سایه‌روشنی است که در ابتدای این متن بدان اشاره گردید. کارگاه دخترسازی که بیشتر آنها مطابق نظام سنتی خانواده ازدواج کرده‌اند. «همه جوانان می‌دانستند که بهترین دخترها را آنجا می‌شود پیدا کرد. این‌ها یک کارگاه زن‌سازی داشتند. دختر درست می‌کردند که شوهر بدهند. دخترها مثل مهره‌هایی بودند که پدر و مادر با آن‌ها بازی می‌کردند و وای به حال دختری که جرأت می‌کرد پایش را از خط بیرون بگذارد» (همان: 135) اما «اقدس‌خانم» که شاید جزو دختران پایانی این «تولید» می‌تواند باشد، آغاز جوانی و سرزندگی‌ش مصادف می‌گردد با تحولات یکباره و اتفاقی که نظام اجتماعی و خانوادگی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. «عمده‌ترین مضمون‌های داستان علوی را اختلاف بین دو نسل تشکیل می‌دهد. جوانان این داستان‌ها در راه ترقی و تکامل با جامعه عقب‌مانده و حافظان سنت کهنه درگیر می‌شوند اما از پای در می‌آیند» (میرعابدینی، 1380: 226).

3-1) مرگ پدرسالاری و تحول اجتماعی

مرگ پدر، نمادی از انحطاط حکومت دیکتاتوری و قاطعانه پدرسالاری در خانواده می‌باشد. جایی که دختران جرأت ندارند پای را از خط بیرون بگذارند و تمام سرنوشتشان بسته به نظر پدری است که گاهی تحت تأثیر حرفها و شایعات اطرافیان قرار می‌گیرد «آن‌های دیگر را پدر و مادر شوهر داده بودند. خاله و عمه و عمو و دایی در انتخاب داماد نظر داشتند. آن‌ها می‌پسندیدند، منتها «بله‌اش» را دختران می‌گفتند» (علوی، 1385: 134). اما سرنوشت به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. پدر می‌میرد و میراث سلطه پدر بر سرنوشت فرزندان و به ویژه دختران پایان می‌یابد و پسر خانواده جانشین پدر می‌گردد. برادری که جایگاه محکمی دارد اما خشم و قاطعیت پدر را نمی‌تواند در برابر خواهرش اجرا کند. «مرگ نابهنگام پدرش باعث شد که سرنوشت دیگری چشم به راهش باشد. مرگ ناگهانی پدر در اثر زیاده‌روی در الکل بود و همین باعث شد که اقدس‌خانم راه تازه‌ای در زندگی پیدا کند، پدرش فوت کرد، ولی برادر اقدس‌خانم، مدیر کل یکی از وزارتخانه‌ها، مایه و استعداد آن را داشت که در خانواده جانشین پدر شود. منتها اقدس‌خانم کسی نبود که زود تحت تأثیر برادرش برود و تسلیم قدرت شود» (همان: 135). اما هنگامی که برادر جانشین پدر می‌گردد، آشکار می‌شود که هنوز پدرسالاری در جامعه رنگ نباخته است و ریشه‌هایی از آن وجود دارد. بی‌شک در یک جامعه سنتی اعتبار و قدرت مرد خانواده در فیصله دادن به اختلافات اصلی مهم است (ازغندی، 1379، ج 1، 96) اما این پدرسالاری بسیار کم‌رنگ و کم رونق است. چنانکه برادر اقدس‌خانم در گفتگو با دکتر خانواده به او می‌گوید: «بچه‌ها دیگر حرف بزرگترها نمی‌شنود» (همان: 137)، یا اینکه راوی درباره برادر «اقدس» در جایی از داستان می‌گوید: «اگر چه جناب مدیر کل از این تشبیه خواهرش خوشش نیامد، ولی او با این که جداً در کوچکترین کارهای جوانان دخالت می‌کرد، آدمی نبود که به روی خودش بیاورد» (همان: 138) و هنگامی که مادر اقدس می‌خواهد با «اقدس» در مورد «امیرخان» صحبت کند، می‌داند که برادر «اقدس» در خودخواهی چیزی از پدرش کم ندارد» (همان: 140).

اما بهر حال نقش دخترانی مانند «اقدس» در جامعه تغییر پیدا کرده، او می‌تواند تحصیل کند و در اداره‌ها و مکانهای دولتی به کار مشغول شود و این آزادی در زندگی شخصی او تأثیر می‌گذارد و گاه همراه با گردش و حضور در محافل و مجالس عمومی مشخص می‌گردد. نظام خانوادگی تغییر کرده، خانواده تسلط خود را از دست می‌دهد زیرا به قولی چشم و گوش دختران باز شده است. دختران این دوره دیگر به شیوه سنتی تربیت نمی‌یابند، دخترانی که از کودکی در اتاقها و پستوها، کمک دست مادران بودند و بعد از گذشت هفده هیجده سال (کمتر یا بیشتر) او را به پسر کسبه محل یا بازاری بدهند. دیگر دختران، زبان بسته‌های دیروز نیستند که زرق و برق محیط بیرون را

ندیده باشند و از زندگی تنها چهاردیواری خانه را درک کرده باشند و توقعشان سقفی بالای سر باشد و مردی با هر عنوان و اخلاق و رفتار در کنارشان زندگی را سرکند. در دوره جدید، دختران با تفکرات جدید با محیط‌های گوناگون و اشخاص و سلیقه‌های متفاوت آشنا می‌شوند و زندگی محصور را بر نمی‌تابند. آزادی برای دختران و زنان حلقه گمشده سالیان درازی بود که اینک با یافتن آن می‌توانند خود را فراتر از چهاردیواری خانه بارز و نمایان سازند. حق بیان ایده و انتخاب داشته باشند و بتوانند در برابر آنچه ناخوشایند است، مقابله نمایند و به همین دلیل است که اطرافیان اقدس‌خانم به او رشک می‌برند و او را خوشبخت می‌دانند «ولی بالاخره دختران سر و همسرش خوشبخت می‌دانستند، برای اینکه توانسته بود خاطرخواه امیرخان بشود و او را به شوهری انتخاب کند. خواهرانش و دوستان و کسانش همه به اقدس‌خانم حسد می‌ورزیدند» (همان: 135)، یا در جایی دیگر راوی می‌گوید: «همه خواهران و دختران خانواده و همشاگردی‌های سابقش به حال اقدس‌خانم رشک می‌بردند» (همان: 137) اینان «اقدس‌خانم» را فرد خوشبختی می‌دانند؛ چون خودشان را از داشتن شوهری باب میلشان باشد، محروم دیده‌اند. «خواهرانش می‌گفتند: "وقتی خودش با وجود اطلاع از بی‌میلی آقا داداش آن قدر اصرار می‌ورزد، معلوم می‌شود که می‌خواهدش" و این را خواهران لذتی می‌دانستند که خود از آن محروم شده بودند. اقدس‌خانم را خوشبخت می‌دانستند و می‌گفتند «اقلاً یکی از ما توانست شوهری را که باب مطبعش بود، انتخاب کند» (همان: 139).

«اقدس» با حضور پدرش باید به همسری دکتر درمی‌آمد. تنها مشکل دکتر تفاوت سنی او با «اقدس» است. به غیر از مورد مذکور، او مورد اطمینان و اعتماد اعضای خانواده است همه او را مانند عضوی از خانواده می‌دانند. شخصی که سرد و گرم روزگار را چشیده است، اقدس‌خانم نیز او را به همین چشم می‌بیند و او را کاملاً قبول دارد. اما وقتی او را برای لحظه‌ای به عنوان «خواستگار» می‌بیند تمام مردانگی و شخصیت دکتر برایش رنگ دیگری می‌گیرد. دکتر را به خاطر واژه «خواستگار» مورد بی‌توجهی و نفرت قرار می‌دهد. «دکتر، "خواستگار" خیلی چیز زننده‌ای است. تصورش را بکنید، مردی که نمی‌شناسید، وارد خانه شود. حالا از تشریفات آمدن کسانش صحبت نمی‌کنم. مثل اینکه کنیزی را به بازار می‌آورند و می‌خواهند اندام او را عرضه کنند. از وقتی که شما را "خواستگار" من قلمداد کردند، هر وقت شما را می‌دیدم مثل این بود که دارید با چشم‌هایتان از روی لباس، اندام مرا لمس می‌کنید. مردی که ندیده و شناخته‌اید وارد خانه می‌شود، یک مرتبه خود را بزرگ و فرمانفرمای آدم تصور می‌کند» (همان: 153).

روند داستان قبل از مرگ پدر اینگونه رقم می‌خورد که هر چند «اقدس» وصلت با مردی اینچینی را دور از اشکال می‌داند اما هر چه باشد این یک اجبار است، اجباری که ریشه در

پدرسالاری دارد «اقدس‌خان در جامعه‌ای زیست می‌کند که هنوز رسم پدرسالاری ریشه‌های نیرومندی دارد» (دستغیب، 1358: 97). همین اجبار او را بر آن می‌دارد تا قرصهای موسوم به «سولمه» را برای خودکشی در قبال تن دادن به این اجبار برای خود و لحظات سخت زندگی سازد. «با وجودی که شما را نمی‌خواستیم، تصمیم گرفتیم که تقاضای شما را رد نکنیم. بالاخره می‌دانستیم که ما زن‌ها آزاد نیستیم و خواهی نخواهی باید خودمان را بفروشیم. این سه قرص را برداشتم که اگر روزی زندگی با شما برایم تحمل‌ناپذیر شد، دیگر به خانه برنگردم» (علوی، 1385: 153). این جملات که از زبان «اقدس‌خانم» بیان می‌شود، به نوعی دیگر در داستان «چمدان» نیز دیده می‌شود اما مرگ ناگهانی پدرش باعث می‌شود که سرنوشت دیگری برای او رقم بخورد. مرگ پدر یعنی پایان اجبار و پدرسالاری و ناگزیری. این مطلب را نیز خود دکتر در هنگام مرگ پدر «اقدس‌خانم» به او می‌گوید: «در هر صورت او رفتنی است. دیگر شما آزادید شوهری را که مطابق میلان است، انتخاب کنید» (همان، 144). «اقدس‌خانم» بلافاصله از دکتر یعنی «خواستگار» کناره‌گیری می‌کند و در محیطی آزادانه به کار مشغول می‌شود.

«امیرخان» مردی است که از اوضاع اجتماع به سود خود کمال استفاده را می‌نماید؛ در اوضاع نابہ‌سامان اجتماعی به خریدن زمین مشغول می‌شود و کار دولتی خود را رها می‌کند و راهی بازار می‌شود تا از این آب گل‌آلود استفاده بهینه داشته باشد. او شخصیتی خودخواه و خودمحور دارد و دیگران برای او اهمیت ویژه‌ای ندارند. خصلتی که مرد دنیادیده‌ای همچون دکتر و صاحب‌منصبی همچون برادر «اقدس» به آن پی می‌برند و می‌فهمند که او مرد زندگی نیست «اگر همه تصور می‌کردند که اقدس‌خانم خوشبخت است، فقط برادرش را که مرد کارکشته و باهوشی بود، نمی‌شد فریب داد. او حدس می‌زد که زندگی این دو نفر به آن طلایی که بعضی‌ها خیال می‌کنند، نیست. به علاوه دکتر خانواده هم که جزو دوستان پابرجای اقدس‌خانم بود و او هم از مو پپچش مو می‌دید. یک‌بار هم به آقای مدیرکل گفته بود: «اقدس‌خانم را مفت و مجانی از دست دادید» (همان: 137).

3-2) تحول اجتماعی در جامعه سنتی (شکل‌گیری طبقه متوسط)

برای «اقدس» نیز «امیرخان» مرد زندگی نیست، به این معنا که او «امیرخان» را برای ازدواج در نظر نگرفته است. «اقدس» با رفتارهای آزادانه غرب‌مآبان‌های که جامعه به او به عنوان یک دختر نسل جدید پیشکش کرده است با «امیرخان» روابط دوستانه برقرار می‌کند. روابطی که از

روی هیجان است و پشت این جریان بوی وصلت و دوام احساس نمی‌شود. رفتارهایی که به نوعی می‌توان از آن به عنوان سوغات فرنگ یاد کرد که در جامعه‌ی سنتی شیوع پیدا می‌کند. رفتارهایی که پیش از این «وجیهه» و «حمیده» را به شیوه‌های مختلف قربانی کرده و به نوعی دیگر «اقدس» را به کام انحطاط و نیستی می‌کشاند.

«اقدس» در حالی با جنس مخالف خود طرح دوستی می‌ریزد که جامعه و خانواده هر چند آزادی اختیار کرده‌اند اما نباید فراموش کرد که تفکر و نگرش‌های سنتی در آن خشکیده و ریشه کن نشده است «اقدس‌خانم در داستان یک زن خوشبخت منعکس‌کننده مشکل‌های زن نسل جدید طبقه متوسط ایرانی است» (دستغیب، 1358:96). برادر «اقدس» به عنوان یک صاحب منصب دولتی نگران آمد و شدهای خواهرش با مردی غریبه است؛ زیرا این کار «اقدس» با سنن یک خانواده از طبقه متوسط در جامعه سنتی در تباین است «روشی که اقدس‌خانم در معاشرت با امیرخان پیش گرفته بود، با کلیه سنن این خانواده متباین بود و دیگر داشت به حدی می‌رسید که جناب آقای مدیر کل نمی‌توانست تحمل کند. از همین جهت روزی با خانم والده خلوت کرد و چنین گفت «خانم جان، دیگر اقدس دارد شورش را درمی‌آورد. شما باید اقدام کنید. از من که حرف نمی‌شنود آخر من در این شهر آبرو و حیثیت دارم. باید تکلیفش را یکسره کند. هر روز هر شب سوار اتومبیل این پسره شدن، خوب نیست، اگر می‌خواهد زنش بشود، دیگر معطل چیست، من که حرفی ندارم» (علوی، 1385:139-140). البته اینجا هم باز آشکار می‌گردد که برادر که در جای پدر نشسته و نقش پدرسالاری را به عهده گرفته، هنوز نقش تعیین‌کننده‌ای در زندگی افراد خانواده دارد.

مادر نیز نگران سرنوشت دخترش از سویی و حرف‌های اطرافیان از سوی دیگر است و نهایتاً اطرافیانی که دائماً در گفتگو و پخش اخباری از این دست هستند. «اقدس» این بار هم مجبور به گزیدن شوهر می‌شود چرا که «امیرخان» برای او تنها یک دوست و همراه است اما همین همراهی بیش از حد برای جامعه نامطلوب و نامأنوس می‌باشد و او را مجبور می‌کند برای حفظ آبروی برادر صاحب‌منصب، خانواده و خودش که شایعه و صحبت‌های اطرافیان را در گرداگرد خود می‌بیند تن به ازدواج می‌دهد. چنانکه دکتر در هنگام گفتگو با راوی به او می‌گوید: «اجتماعی دختر پرشوری را زجر می‌داد و جانش را به لب آورده بود» (همان: 148). این جامعه سنتی به «اقدس» فرصت نمی‌دهد که «امیرخان» را درست بشناسد. «اقدس‌خانم» در هنگام مرگ در این باره به دکتر می‌گوید: «کی به من فرصت دادند؟ کی مرا گذاشتند بفهمم که این پسره هرزه است یا نیست. هنوز با او آشنا نشده، مرا دوره کردند و هر روز و هر شب به من کنایه می‌زدند. روزهای اول که او را شناختم و مرا به خانه رساند. اصلاً در فکر زندگی با او نبودم. منتها از بس نیشم زدند،

راه پس نداشتیم، و وقتی مادرم اطلاع حاصل کرد که با او به گردش می‌روم، دیگر چاره‌ای نداشتیم، در عین حال خوب می‌دانستم که دارم خودم را توی چاله می‌اندازم» (همان: 154).

دکتر شکنجه‌ای را که اقدس‌خانم در لحظات پایانی مرگش تحمل می‌کند بسیار کمتر از زجری می‌داند که اجتماع بر وی تحمیل کرده است «زجری که در خانه‌ی امیرخان، در این اجتماعی که برای او درست کرده بود و در خانه‌ی برادرش می‌کشید، هزاربار شدیدتر و دردناک‌تر از آن شکنجه‌ای بود که در ساعات آخر می‌کشید» (همان: 150-151). شاید بتوان گفت که «تغییر و تحول ناشی از توسعه آموزشی، صنعتی و شهرنشینی، تأثیر منفی انکارناپذیری بر خانواده‌های سنتی بر جای می‌گذارد» (ازغندی، 1379، ج 1: 98-99).

در حالی که اطرافیان و خانواده «اقدس‌خانم» را خوشبخت‌ترین زن می‌دانند، «اقدس» نظری موافق با دیگران ندارد. خوشبختی «اقدس» در چشم زنان و دختران دیگر به همین مقدار کفایت می‌کند که او «خواستگار» نداشته و خودش شوهر آینده‌اش را برگزیده و مجبور به زندگی در شرایط عادی و یکنواخت نیست. اما «اقدس» خود را بازیچه حرفه‌ای اطرافیان و تصمیم‌های خانواده می‌داند که دکتر خانواده نیز در گفتگو با راوی به این مسأله اشاره می‌کند «اقدس‌خانم نمی‌توانست دیگر در خانه‌ی مادرش بماند ... برادرش زندگی را برای او تلخ کرده بود. اصلاً اقدس‌خانم را خانواده‌اش مجبور کردند که در اولین فرصت خودش را به پای نخستین آدمی که به او روی خوش نشان دهد بیندازد» (همان: 150)، و گر نه «امیرخان» تنها برای او در ماشین لوکس و کافه‌های آنچنانی خلاصه می‌شد و نه زیر یک سقف برای همیشه.

در این میان، آنچه «اقدس» را به انتحار می‌کشاند، دوگانگی محیطی است که در آن غوطه‌ور گشته، از سویی آزاد است تا انتخاب کند، بگوید و بپذیرد و از سوی دیگر همچنان «ترس و دلی میراث فشاری که چندین قرن اختیار زنها را ربوده» (همان: 141) چه قبل از ازدواج و چه بعد از ازدواج در او جاری است. «اقدس» نمی‌تواند دوستی آشکار خود را با «امیرخان» محدود به آمد و رفت‌های گرم و صمیمی جلوه دهد، زیرا این نوع رابطه در محیطی که قالب اصلیش سنت است، جایگاه مورد پسندی ندارد و از طرفی او از بیان احساس خود قاصر است. دوستی غرب‌مآبانه «اقدس» با مرد جوان غربیه در محیطی که در آن زندگی می‌کند به ازدواج منتهی می‌گردد و راهی جز این ندارد چرا که «اقدس» دچار احساس و عواطفی شده که خود به درستی با آن آشنا نیست و برای بیان آن نه تنها تردید دارد بلکه مفاهیم و واژگان مناسبی برای آن نمی‌یابد. اما بعد از ازدواج و تملک «اقدس» توسط «امیرخان» شرایط به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد.

«امیرخان» مردی نیست که وقت و سرمایه خود را مصروف شخصی خاص نماید و این محدودیت را خود نمی‌پسندد و نهایتاً «اقدس» برای او کالای از رده خارج شده‌ای می‌شود که

بازدهی کافی ندارد زیرا که «اقدس» شرایط پذیرش این نوع زندگی را ندارد. هر روز در میان مردان و زنان غریبه حاضر شود و به خوشگذرانی بپردازد. او حتی نمی‌تواند هر روز غذاهای آنچنانی بخورد و در این مورد هم دچار مشکل می‌گردد. آنچه دیگران خوشبختی می‌نامند او را دچار تردید می‌کند و شرم پذیرفتن اشتباه برای او تبدیل به دوراهی سختی می‌گردد. ادامه دادن بدون احساس رضایت و علاقه‌ای که «اقدس» در پی آن بود تا ازدواجش همراه با آنها باشد و دل خوش کردن به ثروت و فراوانی یا بازگشت به نقطه‌ی اول. در نهایت میراث فشاری که چندین قرن اختیار زنها را ربوده او را رنج می‌دهد و در این بین خود را قربانی تفکرات آزادی‌خواهانه جامعه‌ی سنتی و خود می‌بیند.

شرایط تغییر کرده و با مرگ پدر «اقدس» پایان پدرسالاری اتفاق می‌افتد هر چند پدرسالاری بسیار کم‌رنگی وجود دارد اما می‌توان این پدرسالاری کم‌رنگ را نادیده گرفت و پایان پدرسالاری شرط لازم برای آزادی اختیارات شخصی اعضای خانواده است اما به نظر «علوی» این شرط کافی نیست اگر چه سایه‌ی سنگین پدر بر تصمیمات دختران جوان احاطه ندارد، اما هنوز محیط پذیرای آزادی غیراصولی نیست. وضعیت ظاهری، رفت‌وآمدهای غیرمعارف و همراهی با مرد غریبه؛ مسائلی است که از چشم کنجکاو اطرافیان مخفی نمی‌ماند و هر یک می‌تواند به تنهایی هجوم شایعات و اخبار صدق و کذب را برای شخص و خانواده مورد نظر به همراه داشته باشد.

علوی که با این نوع آزادی مخالفت می‌کند و تأثیرات منفی و غیرقابل جبران آن را به ویژه در این مجموعه بیان می‌دارد، رسیدن به این هدف را منوط به تغییرات بنیادین و اساسی در جامعه می‌داند. اگر پدر دست دختر جوان خود را برای انتخاب و امرارمعاش آزاد بگذارد همانگونه که در داستان «اجاره‌خانه» علوی به وضوح دیده می‌شود، جامعه پذیرای شیوه‌ی جدید و تفریحات غرب-گرایانه نیست و منجر به چالش عمیق در نظام خانوادگی و شخصیتی می‌شود و از طرفی شخصی که در نظام خانوادگی سنتی پرورش یافته، تفاوت احساسات جدید را به خوبی درک نمی‌کند زیرا این احساس درونی به او آموخته نشده و هنوز با مزاج او غریبگی می‌کند. «اقدس‌خانم» اگر تن به ازدواج با امیرخان می‌دهد به این علت است که دوستی او با مرد غریبه و جوان اصولاً برای او تعریف شده نبود و بیان آن و بروز دادن آن احتیاج به واژگان و جملاتی دارد که در قاموس تعریف شده او یافت نمی‌شود و او برای برون‌رفت از این شرایط پیچیده آسانترین راه را انتخاب می‌کند تا یک عمر طعم تلخ زخم‌زبان‌های دیگران را نچشد و دیگر نگاه‌های سرزنش‌آمیز جامعه سنتی و حرف‌محور را گرد خود احساس نکند. همانگونه که با دریافت اختیارات و آزادی احساس غرور و استقلال می‌کند بر آن می‌شود تا با همان غرور اشباع شده‌ای که در او جریان دارد به حیات خود پایان دهد. درباره مرگ «اقدس‌خانم» می‌توان به سخن عباس معروفی اشاره کرد، او می‌گوید:

«مرگ در جامعه ما نقطه عطف و آشتی است. همیشه تعیین‌کننده بوده و در گره‌های خانوادگی نقطه تفاهم شده است» (معروفی، 1369: 277).

3-3 جنگ جهانی

در این داستان نیز علوی مانند سایر داستان‌های مجموعه گیله‌مرد، از جنگ و پیامدهای آن سخن به میان می‌آورد. با پدید آمدن حادثه تلخ جنگ جهانی و تصرف ایران توسط متفقین کشور ایران چه از نظر فرهنگی و چه از نظر اقتصادی دچار تغییر و تحول شد. پس از اشغال ایران، نیروهای اشغالگر آداب و رسوم و فرهنگی همراه خود آوردند که در ایران ریشه دوانید و بسیاری از طبقه متوسط رو به بالا تلاش کردند تا خود را هم‌رنگ آن فرهنگ کنند. مثلاً «دانشینگ‌ها» که همراه با ورود متفقین به ایران برپا شده و پر بوده از این سربازها «شبی نمی‌شد که با زنش در اتومبیل بیوک به چندین دانشینگ درجه اول که زمان جنگ پر از افسران انگلیسی و آمریکایی بود سر نزند» (علوی، 1385: 136) و در جای دیگر نیز به جنگ و تأثیرات آن بر بازار اشاره می‌کند، چون بی‌گمان هر جنگی با خود تبعات اقتصادی به بار می‌آورد و کشورهای در حال جنگ با کمبود آذوقه مواجه می‌شوند و در این بین بازاریان از این آب گل‌آلود ماهی می‌گیرند. «بعد جنگ شد و معاملات بازار گل کرد» (همان: 138). حتی اینکه امیرخان نیز از یک زن لهستانی بچه‌دار شده است نیز از پیامدهای جنگ است.

نتیجه‌گیری

جامعه و ادبیات با هم در ارتباط هستند و روی یکدیگر تأثیر می‌گذارند. بزرگ علوی به عنوان یکی از داستان‌نویسان معاصر از اجتماع و تحولات آن در داستان‌هایش تأثیر بسزایی پذیرفته است چنانکه در داستان یک زن خوشبخت، علوی به خوبی تحولات اجتماعی را به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد که چگونه جامعه سنتی در مقابل جامعه مدرنیته قرار گرفته است و در حال اضمحلال است.

در این جامعه دختران دیگر مانند گذشته در پرده و پستو قرار ندارند بلکه می‌توانند وارد جامعه شوند، درس بخوانند و سر کار روند اما گویی مدرنیته شدن فقط شکل ظاهری دارد و جامعه هنوز توانایی پذیرش مدرنیته را ندارد؛ و حتی اشخاصی که در این جامعه مابین سنت و مدرنیته زندگی می‌کنند، مانند اقدس خانم دچار یک دوگانگی هستند و شاید این دوگانگی منجر به خودکشی نیز شود. در چنین جامعه‌ای پدرسالاری‌ای قوی که در جامعه سنتی جریان داشت کم‌کم رنگ می‌بازد و تمام ارزش‌های این جامعه در حال فروپاشی است. مسأله دیگری که علوی به آن اشاره می‌کند

جنگ جهانی است. جنگ جهانی به طور مستقیم و غیر مستقیم روی بیشتر کشورها تأثیر داشته است و ایران نیز گرچه اعلام بی طرفی در جنگ کرده بود اما ایران نیز وارد معرکه جنگ شد و این مساله‌ای کم اهمیت نیست که نویسندگان به سادگی از آن بگذرند و علوی نیز این امر مهم و تأثیراتش را در این داستان بیان کرده است.

منابع

- ازغندی، علیرضا (1379). *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران*. ج 1، تهران: سمت.
- دستغیب، عبدالعلی (1358). *نقد آثار بزرگ علوی*. نشر فرزانه
- روح‌الامینی، محمود (1379). *نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی*. تهران: نشر آگه.
- ستوده، هدایت‌الله (1381). *جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی*. تهران: آوای نور.
- صنعت‌جو، حمید (1379). *نظری و گذری بر جامعه‌شناسی ادبیات*. تبریز: انتشارات مهدیس.
- عسگری حسنکلو، عسگر (1387). *نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی*. تهران: فرزانه روز.
- علوی بزرگ (1385). *گیله مرد*. تهران: نگاه.
- فرزاد، عبدالحسین (1378). *درباره نقد ادبی*. تهران: قطره.
- گلدمن، لوسین (1377). *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*. ترجمه محمد جعفر پوینده. تهران: نقش جهان.
- معروفی، عباس (1369). «میزگرد داستان‌نویسی امروز». *کلک*. شماره 11 و 12. ص 272-287.
- میر عابدینی، حسین (1380). *صد سال داستان‌نویسی در ایران*. تهران: نشر چشمه.